

موانع فرهنگی فرا روی تولید علوم انسانی اسلامی

مهدی جمشیدی*

آنچه که تحت عنوان «موانع فرهنگی تولید علوم اسلامی» در جستار حاضر می خوانید، نگاهی آسیب شناسانه نسبت به مسایلی است که پس از گذشت سه دهه از پیروزی انقلاب اسلامی، همچنان فرا روی ما چهره می نماید. درست است که تبیین زوایای گوناگون این مسأله، فرصت و حوصله بیشتری را طلب می کند و مقاله حاضر، از این حیث اندکی شتابزده و مختصر است؛ اما نگاه درست و دقیقی که نویسنده به آسیب هایی چون: «آموزش محوری»، «پژوهش های سطحی»، «مدرک گرایی»، «تحرک علمی منقطع از گذشته»، «مطالعات تک رشته ای به جای مطالعات میان رشته ای» کرده است، حاکی از نگاهی ژرف به این مقوله است و می تواند در تصحیح، تغییر روش و کارآمدی فرایند تولید علوم اسلامی رهگشا باشد.

غالباً معطوف به مطالعات سطحی، کاربردی و موردی هستند و قادر نیستند به پرسش های بنیادی و زیربنایی هر رشته علمی، پاسخ بدهند. حتی در سطوح عالی نظام دانشگاهی، علاقه و تمایل اندکی به انجام پژوهش های بنیادی و عمیق وجود دارد. شاید یکی از دلایل این واقعیت، ناتوانی و عجز نخبگان علمی از پاسخ دهی به «پرسش های اساسی و بنیادی» باشد. اما به هر حال، تولید علوم انسانی در چارچوب یک سنت علمی نو پدید، محتاج پرداختن بلندمدت و شجاعانه به مبانی و مبادی هر رشته علمی است.

۳- خودباختگی علمی به جای شهادت علمی

بخش وسیعی از جامعه علمی و فرهنگی ما، از دوران مشروطیت تاکنون، همواره مبتلا به یک «هراس جمعی» از تمدن غرب بوده است. آنها با دیدن پیشرفت های شگرف تکنولوژیک و علمی غرب، دچار احساس حقارت و سرخوردگی شدید شده اند و راه رهایی از این موقعیت روانی و فرهنگی رنج آور را، «فرنگی مآبی و غربزدگی تام» انگاشته اند. از نظر آنها، گویا اساساً جامعه علمی ما به صورت تکوینی و غیرارادی، فاقد توان تولید علم است و در بهترین حالت، تنها باید شاگردی مطیع برای متفکران غربی باشد. این نوع واکنش روان شناختی منفعلانه در برابر دستاوردهای علمی غرب، همچنان بر محافل علمی ما سایه افکنده و در ذهنیت جمعی ما رسوب کرده است. به عنوان مصداقی ساده، در محافل علمی ما تحقیقی که فاقد مرجع لاتین باشد، اعتبار چندانی ندارد؛ زیرا ترجمه و تقلید از غرب، یک سنت علمی مقبول در جامعه علمی ماست.

۴- مدرک گرایی به جای علم گرایی

در جامعه ما، مدرک علمی به پیش نیازی برای کسب

با گذشت سه دهه از پیروزی انقلاب اسلامی و با توجه به این که پروژه انقلاب فرهنگی در سال های نخستین پس از پیروزی انقلاب اسلامی آغاز گردید، همچنان جامعه علمی ما، مبتلا به ضعف ها و کاستی های بنیادینی در عرصه تولید علوم انسانی اسلامی است؛ تا آن جا که می توان گفت به جز برخی تلاش های علمی انفرادی اما عمیق (از سوی برخی نخبگان برجسته حوزوی)، هیچ گونه ره آورد موفق و قابل اعتنایی در میان نیست. بنابراین، می باید یک سلسله موانع فرا روی تولید علوم انسانی اسلامی در جامعه علمی ما وجود داشته باشد که نقش بازدارنده ایفا کرده اند. محتمل است که این عوامل متعلق به زمینه های گوناگون سیاسی، اقتصادی، علمی و... باشند، اما در این یادداشت کوتاه، نگارنده تنها به موانع فرهنگی می پردازد؛ یعنی آن گروه از موانع که معطوف به فرهنگ حاکم بر جامعه علمی و نخبگان علمی ما هستند.

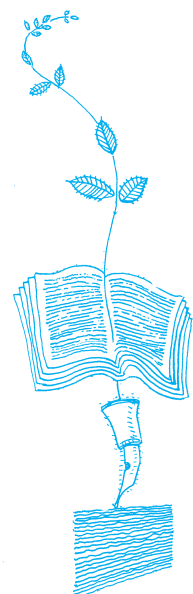
۱- آموزش محوری به جای پژوهش محوری

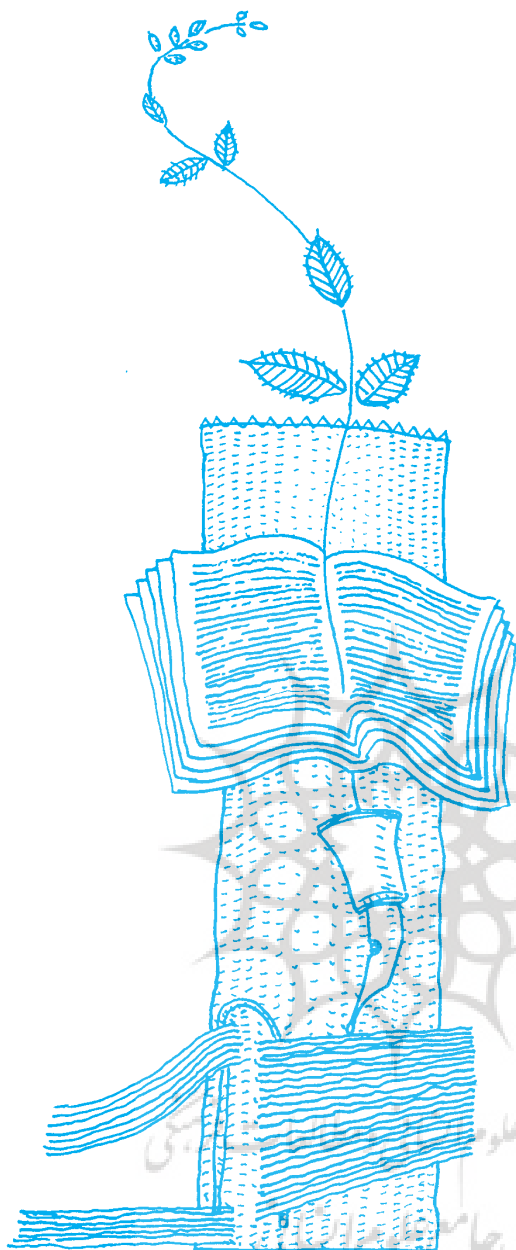
فرهنگ دانشگاهی و علمی ما گرایش شدیدی به «آموزش» دارد، به صورتی که یا جایی برای «پژوهش» نیست، یا حداکثر، پژوهش در حاشیه آموزش قرار دارد. در این نوع نظام آموزشی، آن چه اصالت دارد و معیار و ملاک عالم بودن انگاشته می شود، میزان محفوظات علمی و مکتوبات برخاسته از آنهاست. در نتیجه، حتی در نوشته ها نیز، اثری از خلاقیت و نوآوری علمی به چشم نمی خورد، بلکه این نوشته ها، تکرار همان محفوظات به شمار می آیند. جامعه علمی آن گاه پیش می رود که در آن، سخن نو و خلاقانه، واجد ارزش و اعتبار افزون تر از میزان معلومات و محفوظات باشد.

۲- پژوهش های سطحی به جای پژوهش های بنیادی

پژوهش هایی نیز که در جامعه علمی انجام می گیرند،

پژوهش هایی نیز که در جامعه علمی انجام می گیرند، غالباً معطوف به مطالعات سطحی، کاربردی و موردی هستند و قادر نیستند به پرسش های بنیادی و زیربنایی هر رشته علمی، پاسخ بدهند. حتی در سطوح عالی نظام دانشگاهی، علاقه و تمایل اندکی به انجام پژوهش های بنیادی و عمیق وجود دارد.





در علوم انسانی، افرادی قادر به تولید علم خواهند شد که اهل تفکر و تدقیق فراوان و پرخوانی باشند. حال آن که، سیر مطالعاتی بسیاری از افراد، پس از کسب مدارج علمی، تقریباً متوقف می‌شود و تنها به بازخوانی مطالعات پیشین محدود می‌گردد.

«مدارج اجتماعی» و «مراتب شغلی» تبدیل شده است. از این رو، تمایل به تحصیلات عالی- حتی در میان کسانی که هیچ گونه علاقه‌ای به علم ندارند- به صورت روزافزون، گسترش یافته است. در واقع، مدرک‌گرایی به یکی از آسیب‌های جدی مراکز علمی تبدیل شده است. اگر اکنون اهتمام جدی و سرمایه‌گذاری تأمل برانگیز در زمینه تحصیلات علمی صورت می‌پذیرد، نه به سبب واقف شدن افکار عمومی به «ارزش و منزلت علم» است، بلکه به دلیل بهره‌گیری از مدارک علمی در راستای کسب مراتب شغلی و اجتماعی است.

۵- اهمال کاری به جای پرکاری

علم از رهگذر جدیت و تلاش مستمر تولید می‌شود، نه سستی و اهمال. در علوم انسانی، افرادی قادر به تولید علم خواهند شد که اهل تفکر و تدقیق فراوان و پرخوانی باشند. حال آن که، سیر مطالعاتی بسیاری از افراد، پس از کسب مدارج علمی، تقریباً متوقف می‌شود و تنها به بازخوانی مطالعات پیشین محدود می‌گردد. متفکران و نظریه‌پردازان بزرگ، با «تلاش و کند و کاو علمی نفس‌گیر در طول دهه‌های پی‌درپی» توانسته‌اند سخن نو و بدیع به عرصه علم آورند.

۶- تحرک علمی منقطع از گذشته به جای تحرک علمی

مبنتی بر گذشته

در جهان غرب، علم یک شبه متولد نگردید. مطالعه تاریخ علم در رشته‌های مختلف و به ویژه در علوم انسانی نشان می‌دهد که متفکران و نظریه‌پردازان غربی هر یک حلقه‌ای از یک «زنجیره به هم متصل و یکپارچه» را تشکیل می‌داده‌اند. هر متفکری، وام‌دار دهها متفکر پیش از خود بوده و با تکیه بر فرآورده‌های علمی آنان، توانسته به نظریه‌ای نو دست یابد. برخلاف این، در جامعه علمی ما تحرک‌ها و تلاش‌های علمی، بریده از «میراث علمی به جا مانده از گذشته» است و تنها ریشه در تلاش‌های انفرادی متعلق به زمان حال دارد. در غرب، همچنان درباره تفکر متفکران یک و دو سده پیشین، تأملات متعدد علمی در قالب کتاب و رساله صورت می‌پذیرد، ولی ما به سراغ افکار و نظریه‌های متفکران حتی چند دهه گذشته خود نرفته و سعی نمی‌کنیم با نشستن بر شانه‌های بلند آنها، به افق وسیع‌تری دست یابیم. گذشتگان، حداقل بخشی از مسیر را طی کرده‌اند، از این رو، ما نباید از «نقطه صفر» آغاز کنیم و خود را بی‌نیاز از جست‌وجوی «ادبیات بومی علم» بینگاریم. باید به سراغ قله‌های علوم انسانی اسلامی در گذشته نه چندان دور رفته و پیشینه علمی و درخشان و متمایز خود را به مثابه «سرمایه فرهنگی و معرفتی برجسته»، به پهنه تولید علم آوریم.

نمی‌توان انتظار پدید آمدن امکان نظریه‌پردازی و تولید علم انسانی را داشت. مطالعه حیات علمی بزرگان و انگاره‌آفرینان علوم انسانی در اسلام و غرب نیز، نشانگر همین واقعیت است. اما اکنون نخبگان علمی ما دچار تمرکزگرایی و انحصارطلبی شده و فاقد حداقل‌های لازم از نوع مطالعات میان رشته‌ای هستند.

این مسئله آن‌گاه اهمیت و ضرورت خود را بیشتر آشکار می‌سازد که توجه کنیم تولید علوم انسانی اسلامی علاوه بر تحقیق در «علوم انسانی متداول و موجود»، نیازمند «مطالعات اسلامی عمیق و سنجیده» نیز هست. در نتیجه، از عالمان «تک‌ساحتی» و «فاقد وسعت علمی» نمی‌توان انتظار تولید علوم انسانی اسلامی را داشت.

* کارشناس ارشد علوم اجتماعی

۷- مطالعات تک رشته‌ای به جای مطالعات میان رشته‌ای

علوم انسانی ذاتاً آن چنان‌اند که نیازمند مطالعات میان رشته‌ای هستند؛ یعنی با تکیه بر پژوهش‌های درون رشته‌ای